

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

شهادت مولایمان امام دهم امام هادی سلام الله علیه را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و عمه‌ی بزرگوارشان فاطمه‌ی معصومه علیها سلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزه تسلیم عرض می‌کنیم و امیدواریم که خدای متعال همه‌ی ما را جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگواران مقرر فرماید و در دنیا و آخرت دستمان از دامن پر مهر و محبت‌شان محروم نماند. این صلوات خاصه را خدمت آن بزرگوار تقدیم می‌کنیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ وَ إِمَامِ الْأَتْقِيَاءِ وَ خَلْفِ أُمَّةِ الدِّينِ وَ الْحُجَّةِ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِيءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشِّرْ بِالْجَزِيلِ مَنْ ثَوَّابِكَ وَ أَنْذِرْ بِالْأَلِيمِ مَنْ عِقَابِكَ وَ حَذِّرْ بِأَسْكَ وَ ذَكِّرْ بِآيَاتِكَ وَ أَحِلِّ حَلَالَكَ وَ حَرِّمْ حَرَامَكَ وَ بَيِّنْ شَرَائِعَكَ وَ فَرَائِضَكَ وَ حُضِّ عَلَى عِبَادَتِكَ وَ أَمْرِ بِطَاعَتِكَ وَ نَهْيٍ عَنْ مَعْصِيَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ وَ ذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

بحث در این بود که بر اساس این که مفاد آیه تجارت این باشد که حضرت امام قدس سره استظهار فرمودند که مفاد آیه این است که مدار تنفیذ معاملات در شرع بر باطل بودن و حق بودن است. هر چه که در عرف حق باشد شارع تنفیذ فرموده است. و هر چه که در عرف باطل باشد شارع آن را تنفیذ نفرموده و ردع فرموده است. اگر این فرمایش پذیرفته شد و چنین استظهاری را از آیه داشتیم حالا بحث در این است که آیا ملاک حق و باطل عرفی معاصر با زمان نزول آیه هست؟ یا نه؟ ولو در بستر زمان قرن‌ها بعد از نزول آیه هم در عرف مردم یک چیزی حق پیدا شده آن را حق دانستند یا پیدا شده و آن را باطل دانستند. یا حق آن زمان تبدیل شد باطل آن زمان تبدیل شد. خب این خیلی مهم است برای ما. اگر بگوییم که مطلق است چه آن زمان و چه بعدها، خب ما در باب شخصیت‌ها حقوقی و خیلی از چیزهای نوپیدای در زمان خودمان الان می‌توانیم به این آیه تمسک بکنیم و الا فلا.

مرحوم شهید صدر قدس سره در ذیل بحث لاضرر یک مطلبی را آن‌جا عنوان فرمودند تحت عنوان الاضرار الارتكازية، مطالبی آن‌جا فرمودند که آن مطالب خب مربوط می‌شود به همین بحثی که این‌جا داریم و باید حالا مطالب در ضرر را تطبیق بکنیم به حق و باطل این‌جا. ایشان می‌فرمایند که حالا غیر از آن بیاناتی که گذشت می‌فرمایند مثلاً در حدیث لاضرر برای ضررهای ارتکازی ما دو راه داریم که به لاضرر تمسک بکنیم. چون ضررها گاهی ضررهای تکوینی است. مثلاً دستش معاذالله قطع می‌شود این‌ها که ضرر روشن است و فرقی بین آن زمان و زمان دیگر نمی‌کند. اما ضررهایی که این‌چنین نیست در این‌جور موارد ایشان می‌فرمایند به دو بیان می‌توانیم تمسک کنیم.

یک: این است که بگوییم شارع خودش عرف است اهل عرف است، مخاطبین او هم که عرف هستند. وقتی عرف با عرف حرف می‌زند ظاهرش این است که همان چیزهایی که آن‌ها توی ذهن‌شان از این الفاظ می‌آید این‌ها مقصودشان هست. مگر قرینه‌ای بر خلاف آن نصب بکنیم. پس بنابراین وقتی شارع در آن زمان می‌فرماید که «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء، 29) همین که آن‌ها می‌فهمیدند باطل است، شارع هم همین را قصد کرده قرینه بر خلاف که نیاورده. پس اگر فرض کنیم در همان زمان‌ها اگر کسی مثلاً یک انتاج فکری یک شخصی را برمی‌داشت و طبق آن عمل می‌کرد و این‌ها، اگر فرض کنیم آن زمان می‌گفتند این ضرر به این زده است چون این تحت اختیار او هست و آن به این ضرر زده خب شارع وقتی می‌گوید «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» این هم مرادش هست. قرینه بر خلاف که نیاورده.

و راه دوم این است که فرض کنیم که باطل نه، باطل عرفی مقصود نیست، باطل شرعی مقصود است باطل واقعی مقصود است. اما در عین حال به اطلاق مقامی تمسک می‌کند. به این‌که وقتی که شارع او را روی باطل برده، مثلاً روی حق برده، روی ضرر برده، از آن طرف هم بیانی نفرموده برای تشخیص باطل و حق و ضرر، پس معلوم می‌شود که با این‌که این مقام مقامی است که اگر تشخیصات عرف را قبول ندارد برای این‌ها باید بیان بکند و الا آن تکلیف چه می‌شود؟ این‌جا وقتی بیان نکرد می‌فهمیم احاله‌ی به خود عرف کرده، این اطلاق مقامی دالّ بر این می‌شود که احاله‌ی به عرف فرموده شارع.

«ثانیهما دعوی الاطلاق المقامی و توضیحه آنّه لو سلّمنا أنّ الضرر فی هذا الکلام یعطى معنی ما هو ضرر فی نظر الشارع و لم يستعمل فی الضرر العرفی فعندئذٍ یبقى الکلام فی أنّ ما هو الضرر فی نظر الشارع علاوة علی الضرر الحقیقی الاصلی» که همان نقص در عضو باشد، بدن باشد و امثال ذلك. «فإن استظهر بالرغم من اجمال اللفظ فی ذات أنّ المولى یكون فی مقام البیان و لیس فی مقام الاجمال تمّ الاطلاق المقامی بأن یقال بما أنّ المولا فی مقام البیان و لم یبین شیئاً زائداً علی نفی ما هو الضرر عنده ظهر بذلک أنّه اعتمد فی تعیین ما هو ضرر عنده علی

الارتکاز و النظر العرفی و اعتبار الارتکاز العرفی قرینة علی مراده» پس این جا هم می‌گوییم ولو این باطل مقصود باطل عند الشارع باشد، حق هم حق عند الشارع باشد ولی چون ملاکی برای آن بیان نکرده معلوم می‌شود که همین‌ها مقصودش هست. این هم بیان دومی است که ایشان فرموده است. که خب یک مقداری نزدیک است به آن بیانی که ما قبلاً می‌کردیم.

آن بیانی که قبلاً می‌کردیم این بود که در مقام اعطاء ضابطه است. که همین ضابطه است. همین را که دارد می‌گوید ضابطه است. پس این باید... وقتی همین ضابطه است باید کامل باشد. اما این بیان را کسی ممکن است که این جوری بگوید، بگوید که بله ولی خب راه بیان کرده؛ خب بروید برسید. من دارم می‌گویم آن‌چه که باطل است پیش من هست آن را دنبالش نروید آن‌چه حق است پیش من هست منتها بیایید سؤال کنید کدام حق است کدام باطل است. اگر نمی‌خواهد همین کلام ضابطه باشد. نه این کلام می‌خواهد این دستور را بدهد. و اما تشخیصش را باید بروید برسید. مثلاً مثل این که بگوید «اجتنبوا عن النجس، لا تصلّوا فی النجس»، یا بگوید «لا تصلّوا فی ما اعتبرته نجساً»، این جور اگر بگوید. خب بعد باید چکار کنم؟ باید بروم پرسم حالا خب چه را نجس می‌دانی؟

خب این جا بعد این سؤال را طرح کنند که «هل العبرة فی الافراد الارتکازیة للضرر بخصوص الافراد المرتکزه فی ذلک الزمان؟ أو انه فی کلّ زمان یطبّق القانون بحسب ذلک الزمان فتدخل فیہ الافراد المستجدة بتجدد القوانين العقلائیة و الحقوق العرفیة و اساساً ما هو الضابط لشمول العنوان فی کلام الشارع للافراد الارتکازیة و عدم شموله» بعد می‌گویند تحقیق مقام به جوری که به درد این جا که لاضرر است و جاهای دیگر هم بخورد این است که این جور بگوییم.

ایشان می‌فرمایند که ما سه جور غیر از آن افراد حقیقی که دخالت بشر در آن‌ها دخیل نیست می‌فرمایند ما سه جور موضوع داریم. یک: موضوعات غیر انشائی که ایشان به آن می‌گویند اخباری، مثلاً می‌گویند که شارع گفته اکرم العالم، حالا مردم اشتهاً یک زیدی را عالم می‌دانند و ما می‌دانیم که این عالم نیست. یک نفر می‌داند این عالم نیست. این جا می‌تواند بگوید به اکرم العالم تمسک بکند بگوید اکراه این واجب است؟ این جا این توهم ناس، تخیل ناس انقلاب در موضوع که ایجاد نمی‌کند که، ناس دارند اخبار کأنّ می‌کنند که این عالم است. حالا من این تعبیر اخبار را خیلی نمی‌پسندم. توهم می‌کند و این جوری می‌گوییم این توهم این‌ها موضوع درست نمی‌کند که، این قسم اول.

قسم دوم؛ جایی است که عرف این موضوع را می‌آفریند انشاء می‌کند. این انشاء مقصود این است که یعنی می‌آفریند نه آن انشائی که در عقود و ایقاعات و این‌ها می‌گوییم. نه، یعنی این فرد را خلق می‌کند انشاء می‌کند.

و با خلق او واقعاً موضوع درست می‌شود مثل باب ورود است. مثلاً شارع فرموده که «وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (حج، 32) تعظیم الشعائر، یا اکرام الناس، احترام الناس، که این‌ها را مثلاً امر فرموده به آن، حالا امر استحبابی یا وجوبی، عرف یک عرفی یا یا یک عرف همگانی یا یک عرف خاصی می‌آید یکی از مصادیق ... یعنی این را خلق می‌کنند این را بناء می‌نهند که مثلاً لباس مشکی پوشیدن این یک نوع تعظیم شعائر است. یا جلوی کسی وقتی که وارد شد بلند شدن این را ... وقتی یک عرفی این را انشاء کرد این را خلق کرد این‌جا واقعاً موضوع تعظیم درست می‌شود، موضوع اکرام درست می‌شود، موضوع احترام درست می‌شود. چرا؟ چون تعظیم یعنی چی؟ یعنی یک کاری که بزرگداشت معظّم را ابراز می‌کند. که من دارم این را بزرگ می‌دارم عزیز می‌دارم. این معنای واقعی تعظیم شعائر است یا اکرام است یا احترام است. و با این کار حتی در نظر عرفی که او مبدع این نیست ولی مطلع شده همان‌ها هم واقعاً می‌گویند این‌ها با این کارشان دارند تعظیم می‌کنند و واقعاً تعظیم دارد از این‌ها سر می‌زند واقعاً تکریم دارد سر می‌زند. واقعاً احترام دارد سر می‌زند. حتی عرفی هم که این را ندارد بلکه شاید توی آن عرف برعکس این باشد الان ما خودمان یک چیزهایی در شرقی‌ها که در مرسوم است که در غربی‌ها شاید همان برعکس دلالت می‌کند. ولی آن‌ها این را که از ما می‌بینند می‌گویند این دارد اکرام می‌کند. این هم قسم ثانی است که واقعاً فرد درست می‌شود.

ایشان می‌فرمایند «الثانی أن یکون ارتکاز فردیته للعنوان من باب الانشاء لا من باب الإخبار» که اولی بود «أی أنّ العرف یوجد فرداً لذلك العنوان و هذا الایجاد و إن کان قد یفرض إختصاصه بعرف خاص» مثلاً ایرانی‌ها «لکنّ النتيجة هی فردیة ذلك الشیء العنوان تثبت ثبوتاً حقیقیّاً مطلقاً» این مطلقاً یعنی نسبت به همه‌ی بشر که مطلع از این می‌شود. «لا ثبوتاً نسبياً» که برای آن‌ها بله برای آن‌ها نه، «و ذلك کما فی مفهوم التعظیم فإنّ له فرداً حقیقیّاً کالامتثال الامر» اگر واقعاً حرفش را گوش کنیم این فرد حقیقی‌ای که تعظیم کردی، بزرگ داشتی او را، احترام کردی او را، «و فرداً عرفیّاً یثبت فی الارتکاز کالقیام فی عرفنا» جلوی یک کسی بلند بشویم. و بعد آن جعل عرفاً ما القیام تعظیماً یصبحُ ذلك تعظیماً به حقیقتاً» با همین فرد حقیقی درست می‌شود که عرض کردم ورود می‌شود. «و حتی من لم یوافق هذا العرف یعترفُ أيضاً حینما یری شخصاً من اهل هذا العرف قام لشخص آخر بأنّه عظّمه» یعترف بأنّه عظّمه، «فإنّ التعظیم لیس الا اظهار ما يدلّ علی عظمته هذا الشخص فی نفس المعظّم و قد جعل القیام دالاً علی ذلك من قبیل جعل لفظ دال علی معنی» این‌جا مثل کجا می‌ماند؟ مثل این‌که شما بیاید یک لفظی را جعل کنید برای یک معنایی. تا قبل از این‌که شما جعل کنید حسن را برای این بچه‌ای که متولد شده خب دلالت می‌کند وقتی جعل کردی دلالت می‌کند که همه، این‌جا هم همین جور می‌شود.

«و فی مثل هذا لا اشکال فی أنَّ المأخوذ فی لسان الشارع یشمل هذا الفرد و لو فرض تجدد فی زمان متأخر عن زمانه و من یعظم شعائر الله» اگر امروز برای تعظیم شعائر یک چیز خاصی مرسوم شد این شامل آن می‌شود و می‌گیرد. چون واقعاً با این دارند ابراز این جهت را می‌کنند مثلاً یک؟؟؟ خاصی را می‌زنند. یا لباس مشکی می‌پوشند و امثال ذلک این دارد واقعاً تعظیم مثلاً امام حسین سلام‌الله علیه این ... یا سینه‌زنی، زنجیر می‌زنند، خب این زمان شارع هم نبوده اما این زنجیر زدن، این تعظیم همان است یا حتی علامت‌ها خیلی کذا که برمی‌دارند با این دارند تعظیم می‌کنند حالا خوب کردند این را وسیله‌ی التعظیم قرار دادند یا نه؟ ولی بالاخره این را قرار دادند دیگر. این الان مبرز تعظیم است. و این انجام می‌شود. این تا این جا.

س: می‌خواستم بدانم این جا؟؟؟ یک تعظیم حقیقی بتوانیم برای آن مثال بزنیم،؟؟ اگر ما بدانیم این که کار که انجام می‌دهد واقعاً این کار شایسته تعظیم نیست مثلاً فرض کنید که آقا یک جایی برای اکراه می‌سوزانند، وقتی مرده‌اش را می‌سوزانند می‌خواهند یکی را هم اکرام بکنند می‌سوزانند.؟؟؟

ج: نه خب آن می‌شود اجتماع امر و نهی، این جوری می‌شود ولی این تعظیم است. ببینید در این که این دارد ابراز تعظیم می‌کند شکی نیست.

س: این جا تخطئه قابل فهم است.

ج: بله ممکن است آن کار را من حیث هو هو شارع حرام بکند ولی یعظم شعائر الله می‌گیرد آن حرمت را هم می‌گیرد اجتماع امر و نهی می‌شود.

س: نه آن حرمت؟؟؟ الان من این را می‌خواهم تصویر بکنم که یک جایی توی یک عرفی یک کاری را تعظیم می‌شمارند ولی ممکن است که ما بپاییم بگوییم آن کار آنقدر ذاتاً قبیح است چطور سجده آنقدر ذاتاً؟؟؟
ج: نه این نمی‌شود.

س:؟؟؟

ج: نه شما می‌توانید بگویید این مصداق تعظیم نیست؟

س: می‌توانیم بگوییم این کار غلطی است. جعل غلطی است؟؟؟ توهم می‌کنند دارند تعظیم می‌کنند.

ج: نه توهم نیست.

س:؟؟؟

ج: مثل این است که یک کسی اسم بچه‌ی مؤمن خودش را بگذارد شمر معاذالله. خب این چه غلطی است که کردی؟ ولی بالاخره الان شمر اسم این شده و وقتی که می‌گویی شمر مبرز آن هست. اسمش را بگذارد شیطان. حالا این جا هم این را جعله مبرزاً ل او، غلط کرده که این را مبرز او قرار داده. ولی مبرز است دیگر.

س: الان توی سوزاندن شما چه جوابی می‌دهید؟

ج: می‌گوییم مبرز است.

س: نه اگر یک جایی قرار دادند فرض هم این است که دلیل خاص نداشتیم برای این که احرام حرام است دلیل نداشته باشیم.

ج: بله چون ادله‌ی تعظیم شعائر یک مقید لبی دارد.

س: ما هم همین را گفتیم.

ج: نه. تعظیم شعائر که این هست. ولی شارع می‌گوید که ... کَأَنَّ گفته که لا تعظم شعائری به مبعوض من.

س: کی گفته مبعوض؟؟؟ است.

ج: نه اگر فرض کنید که این جوری باشد.

س:؟؟؟

ج: اگر نباشد که اشکالی ندارد.

س:؟؟؟ می‌خواهم بگویم در تعظیم و این‌ها هم خیلی یله و رها نیست. یک عموم عرفی وجود دارد که اگر یک

عرف خاصی بر خلاف آن جعل بکند، ما نمی‌توانیم بگوییم که موضوع محقق است.

س: اگر وجود دارد که پس معارض دارد دیگر.

س: نه؟؟؟

ج: مثل بکاء و؟؟؟ دیگر، سوت زدن و کف زدن که قرآن می‌فرماید که؟؟؟ خب حالا اگر سوت زدن و کف زدن

را ... الان خود کف زدن که الان خیلی مرسوم شده توی اعیاد و این‌ها کف می‌زنند

س: توی عزاداری‌هایشان حاج آقا؟؟؟ عرب‌ها. ما ببینیم می‌گوییم می‌رقصند. عراقی‌ها؟؟؟ عین طرب است.

ولی آن‌ها توی عزای سیدالشهداء این کارها را می‌کنند.؟؟؟

س: فرمودید که یک عالم را به اشتباه عالم خیال می‌کنند قابل تخطئه هست می‌خواهم بگویم توی این فرد هم

قابل تخطئه هست نمی‌توانیم بگوییم موضوع؟؟؟

ج: اشکال ندارد. نمی‌گوییم قابل تخطئه نیست شارع ممکن است بگوید که این کار را نکنید یا این را علامت

قرار ندهید. اما اگر این را گوش نکردند معصیت کردند و قرار دادند.

س: باز هم محقق نمی‌شود.

ج: محقق می‌شود. چون این را مبرز دلش قرار داده. تعظیم دارد با این می‌کند منتها کار حرامی کرده که گوش

نکرده این مطلب را.

این هم حالا قسم دوم. قسم سوم این است که فرد حقیقی نیست، تخیل هم نیست مثل آن قسم اول. انشاء می‌کنند باز می‌آفرینند ایجاد می‌کنند یک فردی را. منتها این ایجاد این جوری نیست که پیش همگان علی سبیل الاطلاق دیگر ایجاد شده باشد. و بقیه می‌گویند نه، لم یوجد. این قسم سوم است «الثالث أن تكون فرديته للعنوان بالانشاء» فرد حقیقی تکوینی نیست برای او. به انشاء و ایجاد آن‌ها ایجاد می‌شود «و تكون النتيجة أيضاً ضيق و نسبية» ولی خلافاً لـ آن قسم دوم. «كما يكون اصل الانشاء مختصاً» حالا مثل کجا؟ «كما يكون اصل الانشاء مختصاً بعرف دون عرف و معنى ذلك أن الفرد الذى أوجد بهذا الانشاء فردٌ فى منظار هذا الانشاء لا مطلقاً» از منظر انشائی این‌ها فرد است نه مطلقاً فرد شده باشد. «و مثال ذلك هو النقص و الضرر فله مصاديق حقیقیة كقطع البید و لو مصادیق ارتکازیة كما فى مثل نقص المال المملوک لزید»
س:؟؟؟

ج: یعنی چیزی توی عالم تأصل نیست.

س: ارتکاز به آن نمی‌گویند.

ج: حالا این‌ها مهم نیست. این است که یعنی توی اعتبار، این ملک آن هست یک امر اعتباری است.
خب «فإذا فرض فى عرف من العراف أن هذا المال ملكٌ لزید» می‌گویند ملک زید است «ثم أخذ منه، فالخارج عن هذا العرف أيضاً يحكم بتضرر زید فى هذا العرف» می‌گوید بله از نظر آن‌ها این دارد ضرر به او می‌رسد ولی بی‌خود می‌گوید این مال او نیست. مثلاً فرض کنید توی اشتراکی‌ها، کمونیست‌ها، می‌گوید آقا این اموال، این کارخانه این مال همه‌ی کارگران هست مالک کارخانه، صاحب کارخانه او هم یک سهمی دارد مثل این‌ها. این کارخانه این جوری هست این مال این‌ها می‌شود خب یک مسلمان یا یک چیز دیگر می‌گوید چی؟ آن که این مسلک را قبول ندارد می‌گوید بله از نظر این وقتی به این کارگر نمی‌دهند مالش را به او ندادند ضرر دارند به او می‌زنند ولی بی‌خود می‌گوید مال او نیست، مال کارفرماست او حقوقش را باید بگیرد.

می‌فرمایند که «ثم أخذ منه فالخارج عن هذا العرف أيضاً يحكم بتضرر زید فى هذا العرف» بله می‌گوید از منظر این‌ها که چنین تخیلی دارند این جوری است «لكن ليس هذا حكماً مطلقاً بالضرر بل يُقال من قبل هذا العرف و من قبل غيرهم إن زیداً طرء فى حقه الضرر و النقص بمنظار كون هذا المال ملكاً له و لم يطرء عليه أى نقص و ضرر بمنظار آخر لا يرى هذا المال ملكاً له» آن که این ملک را ندارد چه ضرری به او وارد شده؟ خیال کرده.

خب پس ما سه جور داریم یا بهتر است که بگوییم چهار جور داریم. حقیقی؛ مصادق حقیقی عنوان، مصادق حقیقی باطل، مصادق حقیقی حق در بحث ما. این یک. که مثلاً دزدی از چیزی که پیش همه مسلم است مال دیگری است این باطل قطعی است. حالا فرض کنید که کسی کلیه‌ی کسی را... یک جراحی بیاید کلیه کسی را

بردارد یکی را مثلاً و بعد هم درست کند و آن آدم زنده باشد. کلیه‌ی یک کسی را بردارد این باطل است، پس این فرد حقیقی باطل است کسی که سلطانی بر او نیست آن باطل است.

یک قسم هم هست که باطلی است که ممکن است عرف بگوید که باطل است ولی از روی تخیل و توهم و یا بگوید حق است از روی تخیل و توهم که معلوم است یک اشتباهی حالا برای یک عده‌ای پیش آمده دارند می‌گویند.

قسم سوم این است که فردی می‌سازند برای این حق، ولی با ساختن آن‌ها این می‌شود واقعاً حق پیش همه. قسم چهارم هم این است که فردی را می‌سازند ولی این جور نیست که همگانی بشود و به همه بگویند.

س: کلیه را فرمودید که قسم اول است؟

ج: نه آن شاید حقیقی بگوییم آن ضرر حقیقی است.

س:؟؟؟

ج: مصداق واقعی‌ای که احتیاج به ساختن ندارد.

س:؟؟؟ یک عرفی بیاید بگوید آقا مثلاً همین شبیه حرف‌های کمونیستی را بیاید بگوید آقا جایز است من جایز می‌دانم.

ج: خب نه این از آن چیزهایی است که نه نمی‌شود گفت.

س:؟؟؟

ج: نه.

س:؟؟؟

ج: بله حالا آن مثل این است که کسی بگوید عبادت خدا و فرمانبرداری از مولای حقیقی لازم نیست. همه می‌گویند که این باطل است. این مصداق... می‌خواهید شما این مثال را بزنید. خب یک عده هم می‌گویند که نه، ولی این یک چیزی نیست که... فطرت هر کسی، عقل هر کسی درک می‌کند این را، کسی خلاف این را بگوید این فرد واقعی حق است. یک فرد واقعی، یک فرد واقعی، نه این که تمام الحق، یک فرد واقعی حق همین است که از مولای حقیقی باید اطاعت کرد این یک حق است. یک عدل است. این مصداق حق است. و عصیان چنین مولای حقیقی بلا... عصیاننش، که یعنی عذر نداری، هیچ چیزی نداری، این هم کار باطلی است و ناحق است. این‌ها مصداق تکوینی آن باید گفت که هست. این به جعل کسی ربطی ندارد. حالا می‌فرمایند «و الصحيح أن العنوان المأخوذ فی کلام الشارع فی مثل هذا المورد یشمل الافراد العرفیة فی اصله و لا یشمل الافراد المستجدة»

فی العصر المتأخره» بله این‌هایی که قسم دوم و سوم، این دو تا مشمول هستند اما به شرط این‌که در عصر معصوم باشند عصر نزول آیه باشند در بحث ما.

س:؟؟؟

ج: بله

یعنی اگر در بین معاصرین آیه‌ی شریفه در حجاز، در آن‌جاهایی که این آیه نازل می‌شد حالا توی عرف آن‌ها این‌جوری باشد ولو مثلاً توی روم آن موقع قبول نداشتند اما در جزیره‌ی العرب و آن‌جاها و این‌ها مثلاً می‌گفتند که این اعتبار می‌کنند که این ملک آن هست. و این درست است. آن‌ها. مثلاً آن‌ها فرض کنید که می‌گفتند حیازت موجب تملک است. ولی رومی‌ها شاید قبول نداشته باشند این‌جا «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» حیازتی که پیش این‌ها حق است و باطل نیست را نمی‌گیرد. و «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» که مثال از حق است که یک کبرایی است که یعنی حق اشکال ندارد درست است آن را می‌گیرد.

خب اما «شموله للأفراد العرفية في عصره» آن را چرا می‌گیرد؟ «فلان الشارع» یعنی دو تا ادعا ما الان این‌جا داریم دیگر. آن را که در عرف شارع در زمان شارع باشد می‌گیرد مستجده را نمی‌گیرد. «فهنّا دعویان» اما دعوای اولی که می‌گوییم آن را می‌گیرد «فلان الشارع رجلٌ عرفی يُخاطبُ العرف فيكون كلامه ظاهراً في المعنى العرفي» دیگر «و بالمنظار العرفي فيتم الاطلاق اللفظي في المقام» حتی اطلاق لفظی درست است. یعنی مرادش از همین لفظ همین‌ها است غیر این... ظاهرش این است که همین‌ها مرادش هست. «و اما عدم شمول الافراد المستجدة فلان الاطلاق اللفظي إنما هم على اساس كون عرفية الشارع و الفهم العرفي قرينة متصلة على صرف الكلام الى المعنى العرفي و من الواضح أن الفهم العرفي المعاصر هو القرينة المتصلة دون فهم عرفي آخر».

خب دو بیان این‌جا است. یک: این‌که به اطلاق لفظی نمی‌توانیم تمسک بکنیم. چرا؟ برای این‌که آن که باعث می‌شد که ما لفظ را حمل بر آن معنای عرفی بکنیم آن چه بود؟ آن یک قرینه‌ی حافّ به این کلام بود که بابا گوینده از همین عرف مردم هستند که مخاطب هستند از همین عرف هستند که از این کلمه‌ها همین را می‌فهمند. اگر قرینه‌ای بر خلاف این اقامه نکرد خب معلوم می‌شود که همین معنا را اراده کرده. و الا لصار الكلام لغواً. من به فارسی مثلاً با یک عده صحبت بکنم از این کلمات یک چیزی دیگری اراده کرده باشم که می‌دانم آن‌ها نمی‌فهمند، قرینه هم اقامه نکنم، پس همین ظهور حال که این خودش از این‌هاست آن‌ها از این کلام این را می‌فهمند و آن با این کلام می‌خواهد مطالبی را به ذهن این‌ها منتقل بکند، این خودش قرینه می‌شود برای همین که عرف می‌فهمد. اما آیا نسبت به اعراف آینده قرینه ندارد که. بله مگر این‌که اصلاً یک نامه‌ای مختومه کرده گفته سنی فلان این نامه را باز کنند پس می‌فرماید آن قرینه‌ای را که ما می‌گفتیم باید حمل بر معنای عرفی

زمان خودش بشود آن قرینه نسبت به مستجدات در آینده نسبت به آن‌ها نیست. این مال این‌که لفظ شامل آن نمی‌شود.

«و کذلک لو قلنا بالاطلاق المقامی» دو تا دلیل اقامه کردیم گفتیم دو بیان داشتیم. «و کذلک لو قلنا بالاطلاق المقامی لا اللفظی فإنه أيضاً یکون علی اساس قرینیة العرف الحاضر لکون نظر الشارع موافقاً لنظره» آن هم برای این است که می‌گوییم خب حالا شارع گفته طریق هم که قرار نداده باطل واقعی مقصودش هست باطل شرعی مقصودش است حق واقعی و حق شرعی مقصودش هست یا ضرر واقعی مقصودش است؟ بله نه آن‌چه که پیش عرف است ولی راهی برای او قرار نداده لا متصلاً و لا منفصلاً، راهی قرار نداده پس معلوم می‌شود طریقتش را همین فهم این‌ها قرار داده. خب نسبت به مخاطبین و معاصرین و این‌ها خب درست است معلوم می‌شود که نظرش با نظر این‌ها موافق است چون اطلاع دارد که نظر این‌ها چه هست اما بالنسبةً بالاجيال آتیه که بعدها خواهد آمد، انظاری خواهند داشت، این جا ما قرینه نداریم که آن را قبول داریم. مگر شما یکی از دو راه را قائل بشوید یا قائل بشوید که... که این دوم را من اول ذکر می‌کنم. قائل بشوید به این که شارع علم غیب دارد به علم غیب خودش تکیه کرده و می‌داند هر چیزی بعد از این هم پیش می‌آید مورد نظر خداست مورد قبولش هست. مگر این حرف را بنزیم و حال این‌که چنین حرفی را نمی‌زنیم این خلاف ظاهر است که شارع در مکالماتش تکیه بر علم غیب خودش کرده باشد. که بله اطلاع دارد که فی طال الزمان الی یوم القیامة چه اعرافی به وجود خواهد آمد، و دیده باشد که این‌ها همه همان است که خودش هم قبول دارد. این یکی که این خلاف ظاهر است. که ظاهر این است که شارع بر اساس علم غیب صحبت نمی‌کند بر اساس همین ظواهر و این‌ها صحبت می‌کند. یعنی ما باید شارع را کأنّ این‌جوری حساب بکنیم که یک فرد عادی دارد صحبت می‌کند نه العالم بالغیب دارد صحبت می‌کند.

دو: این است که این حرف یک قرینه‌ی لَبّی بر خلافش ما داریم اگر مرادش این باشد باطل فی طول تاریخ، حق در طول تاریخ، معنای آن این است که شارع تابع مردم است، تابع اعراف ناس است، گفتند حق است می‌گوید حق است می‌گویند باطل است می‌گوید که باطل است. و این مقطوعٌ خلافاً فقہیاً.

«لو فرض أنّ حکم الشارع فی لا ضرر دار بنحو قضیة الحقیقیة مدار احکام العقلاء وجوداً و عدماً جیلاً بعد جیل فإمّا أن یکون هذا من باب التبعی لأحكام العقلاء و کون أحكامه الموضوعاً لحکم الشارع علی طبقها و هذا ما قلنا إنه غیر محتمل فقیهاً» یا در عبارت دیگرشان دارد «ذلک لأنّ من المقطوعات الفقہیة أنّ حکم الشارع لیس تابعاً للأحكام العقلانیة بما هی بأن تكون الأحکام العقلانیة بما هی موضوعاً لتبعیة الشارع منها» بله «نعم قد یوافق

نظر الشارع نظر العقلاء فیمضی حکمهم» گاهی این جوری است، اما این که بگوییم این تابع آن‌هاست این را نمی‌توانیم بگوییم.

پس بنابراین نتیجه این می‌شود که باید بگوییم نه لفظاً و نه به اطلاق مقامی و نه به دلالت لفظیه شامل نمی‌شود. این تا این جا.

بعد می‌گویند «هنا نکتتان» که با آن نکته یک مقداری می‌خواهند حل بکنند نسبت به این، که حالا آن دو نکته را هم بگوییم. من تقاضا دارم توی این مطالب ایشان، چون خیلی کلیدی هست این‌ها، خیلی الان کلیدی هست برای مباحث مستجدّه و فقه معاصر، این را ببینیم راه حلی می‌توانیم پیدا بکنیم یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.